

علاءالدوله سمنانی

چیزی که در مشایخ بزرگ تصوف ایران اهمیت جهانی دارد و جهانیان را همیشه سرچشمه فیض والهام و سرمشق بزرگوار می‌خواهد بود عزت نفس و نیروی ذاتی و بی‌نیازی و وارستگی و بی‌اعتنائی بمادیات و صاحبان جاه و جلال و مقامست. این رادمردان هرگز یا از دایره تقوی و پرهیزکاری عملی فرانگذاشته و در برابر حوادث جهان ناپایدار خم نشده و کرد و هواجس این جهانی نگشته‌اند. در میان ایشان مردان بزرگ که بحق باید راهنمایان و پیشوایان مردم آزاده جهان باشند بسیارست. در هر قرن چند تن از ایشان در سرزمین پدران ما زیسته‌اند. در قرن هشتم هجری یکی از بزرگان این طایفه علاءالدوله سمنانی بود.

درباره وی در بسیاری از کتابهای فارسی و تازی مطالبی می‌توان یافت. مهمترین منابعی که من بیاد دارم اعیان‌العصر و اعوان‌النصر از صلاح‌الدین صفدی مورخ معروفست که باوی معاصر بوده پس از آن تاریخ‌گیرنده از حمدالله مستوفیست که وی نیز در آن زمان زیسته است، سپس نفحات‌الانس جامی، حبیب‌السیر هم‌الدین خوندمیر، تاریخ آل کورت سیفی هروی، آتشکده لطفعلی بیگ آذر، سفینه‌الاولیای داراشکوه، خزینه‌الاصفیای مفتی غلام سرور لاهوری، نتایج‌الافکار از محمدقدرةالله خان گویاموی، مجمع‌الفصحا و ریاض‌المارفین از رضاقلی خان هدایت، صبح گلشن از سید علی حسن خان. علاءالدوله رکن‌الدین ابوالمکارم، نام و نسبش را عموماً احمد بن شرف‌الدین محمد بیابانکی سمنانی نوشته‌اند و صفدی احمد بن محمد بن احمد بن محمد بیابانکی سمنانی ضبط کرده است. حمدالله مستوفی درباره وی می‌گوید: «شیخ علاءالدوله پسر ملک شرف‌الدین سمنانی در حبیوة بود در عهد غزان خان، پدرش در مرتبه وزارت بود، او تائب شد و در سلوک آمد و در راه حق درجه عالی یافت و از مشاهیر گشت». در نتایج‌الافکار و صبح گلشن نسبت او بخطا «بیابانی» نوشته شده و پیداست که تحریفی از بیابانکیست و بیابانک همان آبادیست که امروز در بیرون شهر سمنان بر سر راه طهران باقیست و مرقد او در آنجا مانده است و از خط راه آهن هم دیده میشود.

مؤلف سفینه‌الاولیا گوید اصل وی از ملوک سمنانست و این نکته را مؤلف خزینه‌الاصغیا نیز مکرر کرده و مؤلفان نتایج‌الافکار و صبح گلشن بجای ملوک سمنان را بلوک سمنان نوشته‌اند. پندارم که در اصل چنین بوده که وی از «بلوک سمنان» بوده و بلوک سمنان را بلوک سمنان تعریف کرده‌اند و سپس بجای ملوک سمنان نوشته‌اند یا چون پدرش بنام ملک شرف‌الدین معروف بوده او را از ملوک دانسته‌اند و پدرش چنانکه حمدالله گزیده تصریح کرده تنها از وزیران ایلخانان مقول بوده است. مؤلف سفینه‌الاولیا ولادت وی را در ۶۵۹ نوشته است و مؤلف خزینه‌الاصغیا قطعه‌ای درباره وی دارد بدین گونه:

جناب شیخ رکن‌الدین سمنانی شه‌اکبر که بود اندر جهان او رهنمای راه حقانی
 ز «رکن‌الدیب فریب» آید عیان تاریخ تولیدش سنین عمرش از «عابد» عیان میگردد ارخوانی
 «امام خلد هادی» سال ترحیلش بگو سرور دگر «امجد ولی الله رکن‌الدین سمنانی»

بدین گونه وی ولادت او را مطابق حروف «رکن‌الدین فریب» یعنی ۶۵۷ و مدت عمرش را مطابق حروف «عابد» یعنی ۷۷ سال و تاریخ رحلتش را مطابق حروف «امام خلد هادی» و

«مجد ولی الله زکن الدین سمنانی» یعنی ۷۳۶ می دانسته است و چنانکه سنوی را ۷۷ سال و تاریخ مرگش را ۷۳۶ بگیریم ولادت او در ۶۵۹ روی داده است و نه ۶۵۷ که وی درین قطعه آورده است و ۶۵۹ همان تاریخست که داراشکوه در سفینه الاولیا آورده و ازین جا پیداست که درستست .

صفدی ویرا « فقیه » دانسته و گوید شاگرد عزالدین فارویی و رشیدالدین ابی القاسم بود و خرقه از سهروردی باورسیده بود و صدرالدین ابراهیم بن حمویه و نورالدین از خرقه داشتند . پیداست مراد از شهاب الدین همان عارف مشهور شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن حمویه بگری سهروردی متولد در اواخر یا اوایل شعبان ۵۳۹ و متوفی در غره محرم ۶۴۲ است و چون وی ۲۷ سال پیش از تولد علاءالدوله در گذشته ممکن نبوده است که خرقه از وی بعلاءالدوله رسیده باشد و بناچار خرقه سهروردی نخست بعزالدین فارویی و سپس برشیدالدین ابوالقاسم یا یکی از ایشان رسیده و سپس بعلاءالدوله رسیده است . صدرالدین ابراهیم بن حمویه که درین جا ذکر کرده است از صدرالدین ابراهیم ابن صدرالدین ابوالجامع محمد بن سعدالدین حمویست که از مشاهیر عارفان قرن هفتم بوده و در ۱۲ ذی الحجه ۶۴۹ در گذشته است و خود در ۷ محرم ۷۲۳ رحلت کرده و او هم از مشایخ معروف تصوف در قرن هشتم بوده است . نورالدین هم مراد نورالدین عبدالرحمن کسرقی اسفراینی از عارفان مشهور قرن هفتمست که در بغداد در ۶۳۹ کشته شده است . وی از مردم دهی بنام کسرق در خاک اسفراین بوده و نسب او را بخط « کسرنی » و « کسرتی » و حتی « کسوتی » نوشته اند .

چون جامی میگوید که نورالدین اسفراینی در ۶۳۹ کشته شده و صدرالدین ابراهیم حموی یا حمویه در ۷۲۳ در گذشته پیداست که نورالدین پیش از صدرالدین جانشین شهاب الدین سهروردی شده و خرقه شهاب الدین سهروردی پس از مرگ او در ۶۴۲ بنورالدین اسفراینی رسیده و پس از درگذشت وی در ۶۳۹ بصدرالدین حموی رسیده و پس از مرگ صدرالدین در ۷۲۳ بعلاءالدوله رسیده است . با آنکه جامی در نفعات الانس خود رحلت نورالدین اسفراینی را در ۶۳۹ آورده می گوید علاءالدوله « بعد از بازنده سالگی بخدمت سلطان وقت شغل گرفت . در یکی از حروب که سلطان رابا اهدا بود وی را جذبهای رسید بعد از آن در شهور سنه سبع و ثمانین و ستمائه (۶۸۷) در بغداد بصحبت شیخ نورالدین عبدالرحمن کسرقی رسیده در وقت مراجعت از حجاز و در سنه تسع و ثمانین و ستمائه (۶۸۹) اذن ارشاد یافت » . پیداست که جامی می بایست در یکی ازین دو تاریخ اشتباه کرده باشد . یا نورالدین اسفراینی در ۶۳۹ رحلت نکرده و یا علاءالدوله در ۶۸۷ باور رسیده و پیش از ۶۳۹ باور رسیده است . چون پیش ازین گذشت که علاءالدوله در ۶۵۹ بجهان آمده محالست کسی را که در ۶۳۹ بیست سال پیش از آن کشته شده است دیده باشد . می بندارم که جامی کشته شدن نورالدین را بجای آنکه ۶۹۴ نوشته باشد ۶۳۹ ضبط کرده است . پس بدینگونه نورالدین عبدالرحمن در ۶۹۴ و صدرالدین ابراهیم در ۷۲۳ از جهان رفته اند و در هر صورت نورالدین پیش از صدرالدین جانشین شهاب الدین سهروردی شده است . داراشکوه در سفینه الاولیا تاریخ میوستن او را بخدمت نورالدین عبدالرحمن ۶۷۷ و مؤلف خزینه الاصبیا ۶۷۴ آورده است و چنان می نماید که هر دو بخطا رفته باشند .

جامی می گوید که علاءالدوله پس از ۷۲۰ در خانقاه سکا که در مدت شانزده سال صدو چهل اربعمین بر آورد و گویند در اوقات دیگر هم صدوسی چله دیگر بر آورده است . جای دیگر درباره شیخ حسن سکا سمنانی می گوید وی از اصحاب شیخ ابوالحسن بستی بود و خانقاه سکا که در سمنان

واقعت و شیخز کن الدین علاءالدوله در اوایل آنجا می بود و از بسینات بر آورده و بعضی املاک بر آنجا وقف کرده منسوب بویست .

تاریخ درگذشت حسن سکاک و مرشد وی ابوالحسن بستنی را ضبط نکرده اما چون در بلخه ابوالحسن بستنی می گوید که مانند خواجه یوسف همدانی از اصحاب شیخ ابوعلی فارمدی بوده و ابوعلی فارمدی از شاگردان ابوالقاسم قشیری عارف مشهور متوفی در ربیع الاخره ۴۶۵ است و نیز یکرباهی از ابوالحسن بستنی از رسایل ابن القضاة همدانی کشته شده در ۵۳۳ نقل کرده است پیداست که ابوالحسن بستنی در پایان قرن پنجم و آغاز قرن ششم زیسته است چنانکه خواجه یوسف همدانی هم که باری جزو اصحاب ابوعلی فارمدی بوده در ۵۳۵ در گذشته است .

بدین گونه حسن سکاک سمنانی که از اصحاب ابوالحسن بستنی بوده می بایست در قرن ششم و منتهی تا اواخر این قرن زیسته باشد و دشوارست در ۷۲۰ که علاءالدوله بخانقاه اورفته است زنده بوده باشد . چنان می نماید که خانقاه وی پس از مرگش مدتها در سمنان یا حوالی آن دایر بوده و مریدانیش آنرا اداره می کرده اند و علاءالدوله مدتها پس از مرگ وی بدان خانقاه رفته است .

صفدی درباره وی نوشته است که از خاندان وزیران بود و مردی پرهیزگار بود و قرآن بسیار می خواند و ابن العربی را کافر میدانست و مردی بسیار بغشتمه بود چنانکه از دارایی خویشتن نزدیکتود هزار درهم در راه نیک بکاربرد . قآن ابوسعید بزیارت اورفت و خانقاهی برای صوفیان ساخت و اوقاف بسیار بر آن قرارداد نخست بتاتاران بیوسته بود و قآن از قون بن ابیاورا گرامی میداشت اما از ایشان برگشت و چندی بیمار بود و چون بهبود یافت بیفداد رفت و سه بار حج رفت و مال بسیار بخشید . بدینگونه وی نخست در دربار از قون خان ایلخان مغول بوده که از ۲۷ جمادی الاولی ۶۸۳ تاریخ الاول ۶۹۰ پادشاهی کرده است و ناچار پیش از ۶۹۰ بدربار اوراه یافته است و سپس از کاردیوانی دست شسته و وارد در حلقه تصوف شده است و در همین زمانست که ابوسعید ایلخان مغول که از اول شوال ۷۱۶ تا ۷۳۶ پادشاهی کرده در خانقاه وی و شاید در همان خانقاه سکاکی بادر خانقاهی که خود در پابانک ساخته و صوفی آبادنام گذاشته و اینک هنوز آثار آن باقیست بزیارت اورفته است و چنانکه گذشت این واقعه پس از ۷۲۰ که وی معتکف شده روی داده است .

رضا قلی خان هدایت در ریاض العارفین گوید مرید شیخ محمد دهستانی و نیز از مریدان شیخ عبدالرحمن اسفراینی بود و با شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشانی در مسئله توحید و جودی و شهودی و مطاعن صاحب فتوحات معارضه کرده است . این محمد دهستانی همان کسیست که جامی در نفعات الانس نام او را اخی محمد دهستانی ضبط کرده و چنان می نماید که در قرن هشتم زیسته است . معارضه علاءالدوله را با کمال الدین عبدالرزاق بن ابوالفضایل کاشانی از متصوفه معروف قرن هشتم در گذشته در ۷۵۱ در باره کتاب الفتوحات المکیه تألیف عارف مشهور محیی الدین ابوبکر محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله طایبی حاتمی اندلسی معروف بابن العربی متولد در ۵۶۰ و متوفی در ۶۳۸ مؤلف ریاض العارفین از نفعات الانس گرفته است و در آنجا در ترجمه حال کمال الدین عبدالرزاق نامه ایست که در همین زمینه کمال الدین بعلاءالدوله نوشته و علاءالدوله پاسخ می بآن داده است .

امیر اقبال سیستانی کتابی مستقل در مجالس علاءالدوله و مقامات وی و سخنانی که از او شنیده تألیف کرده است که نسخه آن در دستست و گذشته از جزئیات بسیار که در آن کتاب هست در کتابهای دیگر نیز گراماتی و سخنانی از زبان او آورده اند که برخی از آنها را جامی در نفعات الانس نقل کرده از آن جمله می گوید :

« روزی پادشاه چوپان پیش شیخ آهوپی فرستاد و سلام رسانید و نیازمندی نمود که این گوشت صیدست بخورند که حلال باشد. شیخ گوید که مرا درین حال حکایت امیرنوروز یاد آمد که آن وقت که درخراسان بود من زیارت مشهدطوس رفته بودم و او بشنید و باینجه سوار ازعقب من میامد و گفت: می‌خواهم که مادام که درخراسان باشی با تو باشم. چندروز با وی مصاحبت افتاد. یکروز آمد و دوش گوشت آورد و گفت: من خود زده‌ام، بخور. گفتم: گوشت خر گوشتست، هر کس که زده است من نخواهم خورد. گفت: چرا؟ گفتم: بقول امام جعفر صادق رضی الله عنه حرامست و چون یکی از بزرگان آنرا حرام داشته است ناخوردن آن بهترست. برفت و روز دیگر میامد و آهوپی بی‌آورد و گفت: این آهورا من زده‌ام بتری که خود ترا شنیده‌ام و براسی نشسته بودم که ازیدران ما درقدم پیش ازغارت تخم بر تخم بما رسیده است. گفتم: این همان حکایت مولانا جمال‌الدین درگزینی است که یکی از امرای مغول که درحوالی همدان می‌نشست و با وی دهمی ارادت میکرد روزی پیش وی درآمد و دمرغابی بنهاد و گفت: این را با من گرفته‌است و حلال باشد، مولانا تناول فرمایند. مولانا گفت: سخن دمرغابی نیست سخن در آنست که باز تو دوش تا مرغ کدام پیرزن خورده است که امروز او را قوت گرفتن این مرغابی حاصل آمده است، بردار و ببر که لایق شماست. اسب تو نیز خوش‌جو کدام مظلوم خورده است که امروز او را قوت دیدن حاصل آمده است، تا تو در پشت او آهو می‌توانی زد، مرا خوردن آن روان‌باشد. قصه هر چند گوشت او نخوردم، اما درویشان را گفتم بخورید، شاید که چون بنیاز آورده کاری برآید، بیرکت نیازمندی او.»

مراد از « پادشاه چوپان » درین داستان قطعاً تیمورتاش بن چوپان مؤسس سلسله چوپانیان در آذربایجانست که از ۷۱۸ تا ۷۲۸ در آن سرزمین حکمرانی داشته و پیداست که این واقعه در میان ۷۱۸ تا ۷۲۸ که وی در مقام سلطنت بوده روی داده‌است. مراد از پسر نوروز درین داستان نوروز پسر ارغون آقا از امیران معروف دربار ایلخانان مغولست که نایب فزازان خان در حکمرانی خراسان بود و وی از ۶۸۳ تا ۶۹۶ در آن سرزمین حکمروا بوده، پس سفر علاءالدوله بطوس در میان سالهای ۶۸۳ و ۶۹۶ روی داده‌است. اما جمال‌الدین درگزینی پیداست که از مشایخ صوفیه همدان در قرن هفتم بوده‌است.

جامی در نفعات الانس جای دیگر در احوال مجددالدین بغدادی عارف مشهور گفته شده در ۶۰۶ یا ۶۱۶ می‌گوید: « شیخ رکن‌الدین علاءالدوله گفته‌است که روزی یکی از مریدان سلطان بایزید که مردی در حساب بود و کار کرده با من گفت: چونست که تو باین خاندان ارادت آوردی و سلوک جز بتابعیت بایزید کردی؟ گفتم: من این نمی‌دانم اما یک نوبت وضو می‌ساختم در انتهای آن دیدم که دیوار قبله بگشاد و از آن سو فضایی پیداشد و آسمان و ستاره مشتری می‌نمود، پرسیدم که این چیست؟ یکی گفت که: این نور سلطان بایزیدست. ساعتی شد آسمانی دیگر دیدم، تمام نورانی، همچون خورشید. گفتم: این چیست؟ یکی گفت: این نور مجددالدین بغدادیست. آن درویش متعجب شد. بعد از آن گفتم: این سخن نه بآن می‌گویم که در مراتب ایشان بیانی می‌کنم، یا ترجیحی می‌نهم شیخ مجددالدین را بر سلطان بایزید. اما هر کس را حق تعالی حواله کرده‌است بشیرینی، چون او توجه بآن مشرب کرد و متابعت آن طریق شد حق تعالی جهت ثبات قدم او را در آن طریق شیخ او را در اعلی مراتب جلوه‌کنند و اگر نه علی‌التحقیق مراتب در قیامت پیدا شود و نشان علو مرتبه درین عالم جز بتابعیت حبیب مطلق، صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نیست، هر کس که متابعت مرتبه وی عالی‌تر.»

ازین سخنان پیداست که سلسله طریقه علاءالدوله بمجدالدین بندادی عارف ناماور قرن ششم می‌پیوسته است. بجزین نکات که در احوال وی آمده جامی در تفهات الانس برخی از گفتار وی را نیز آورده است که پیداست از کتابها و رسایل مختلفی که بزبان فارسی نوشته گرفته است.

برخی از مؤلفان رحلت علاءالدوله را بخطا در ۲۲۶ و ۷۴۶ و ۷۶۳ ضبط کرده‌اند. صفندی که باوی معاصر بوده تصریح می‌کند که در شب جمعه ماه رجب سال ۷۳۶ پس از دعا درگذشت و در بیابانک مدفون شد. جامی می‌گوید: « چون عمروی بهفتاد و هفت سال رسید شب جمعه بیست و دوم رجب سنه ست و ثلثین و سبعمائه (۷۳۶) در برج احرار صوفی آباد بجوار رحمت حق پیوست و در حظیره قطب زمان عمادالدین عبدالوهاب مدفون گشت ». بدین گونه ۷۲۶ و ۷۴۶ و ۷۶۳ حتماً تحریف از همان تاریخ ۷۳۶ است. اینک در همان محل که بصوفی آباد معروفست و چنانکه گذشت بر سر راه طهران بسمان واقع شده آثاری از مرقد او هست و چنان می‌نماید که سنگی بر آنجا نهاده‌اند و تاریخی بر آن نوشته‌اند که درست نیست و در زمانهای اخیر باید گذاشته باشند و چنانکه شنیدم بر آن سنگت بخط نسخ نوشته شده: « آرامگاه عارف ربانی شیخ علاءالدوله سمنانی وفات ۶۶۶ هجری » و این تاریخ را باید مردی که بی‌خبر بوده است نوشته باشد.

چنان می‌نماید که کمال‌الدین ابوالعلاء خواجه کرمانی شاعر معروف متولد در شب یکشنبه ۲۰ ذی‌الحجه ۶۸۹ و متوفی در ۷۳۶ از بیرون طریقه علاءالدوله در تصوف بوده زیرا که این رباعی را در باره‌اش سروده است:

هر کو بسره علی عمرانی شد چون خضر بسر چشمه حیوانی شد
از وسوسه غارت شیطانی رست مانند علاء دوله سمنانی شد

این مرد بزرگ در مسائل مختلف تصوف بفارسی و تازی کتابها و رسایل بسیار نوشته و آنچه من توانستم تا کنون بدان پی ببرم فهرست مؤلفات وی بدینگونه است: کتاب الفلاح در سه مجلد - مصابیح الجنان - مکاشفات - عروة لاهل خلوة و جلوة (که در صوفی آباد در محرم ۷۲۱ بیابان رسانیده است) - مقالات - موارد الشوارد - رساله فی الذکر الخفی معروف ببیان ذکر الخفی یا ذکر الخفی المستجلب الاجر الوفی - رساله التصوف فی آداب الخلوة - سر البال فی اطوار سلوک اهل الحال (که در ۷۰۹ بیابان رسانیده) - فصول الاصول یا فصول فی الاصول معروف بمالایم که برای عبدالله بن احمد بن محمد بنی غرjestانی از اصحاب خود نوشته است - فواید العقاید که برای تاج‌الدین محمد بن ابوالقاسم محمد قشیری در رجب ۶۹۹ بیابان رسانیده است - مدارج المعارج فی الوارد الطارد بشهته المارد معروف بالمدرج والمعارض - نجم القرآن فی تأویلات القرآن - عروة الوثقی - سلوة الماشقین و سکنه المشتاقین - الفتح البین لاهل الیقین - فرحة العاملین و فرجة الکاملین - رساله فی الفتوه - صفندی تصریح کرده که وی سیصد تصنیف داشته است. در شعر فارسی نیز دست داشته و «علائی» تخلص می‌کرده است آنچه از غزلیات و رباعیات وی تا کنون یافته‌ام ازین پس خواهد آمد.

